

در مرغ دل همسایه گشتی بهیچ دام
 در لطف تو بر یک تاه مر بود
 خاک است زیر پای تو ای چشم
 بیشک سری که در خستت دلد بود
 آب نشنم نام تو تیغ تو آب اگر رسد
 بر من نه بهب عشق آرد بود
 سرب ز غنچه نهان است در دم
 دروغ دلم چه دلده ازان تو بود

به آفتاب روی بهار لب چشم من

سیدب سخن روزنه باشد چه بود

بر که بهشت دیدار تو فرم نمود
 سیران باشد رنگ منیت که کم نمود
 دل رعب زده در سینه چرخه اسپند
 شاد عشق تو هر جا که بود کم نمود
 میکند نفسی زنده در صد مرده بنام
 کشته عشق تو اگر عیبی مرم نمود
 چهره نمودی ز بود سحر زده سحر لطف
 زین آن کعبه تصور که لدرزه و نا
 بجایک اگر ازین تصور در عالم نمود
 به عظیم به پیش قدم تو همچو تال
 توفان که در حرم نه نس تو محرم نمود
 از غایت لب نرین تو ای سحر ج
 نیستی سردی که بستان تقاضم نمود
 سر هر گفته بان کرد که بهم نمود
 قطره نیت لب تیر و در صد کجرت
 لطافت بر آن قطره چه ششم نمود

بزدلم بدمی ز دست ای ناله عشق گرچه هر نای تبین تا مبر از دم بزد

طلوع از شرق عمامه شدی ای شمسیها

انحراف نیست در افلاک که مظلوم بود

سرتاپا چو شمع گرم روزی بپوزد با سر نهاده ایم تو دانه دخی تبر

بپوشد بزد جان عزیز از دست من دریم پات گرد و شایسته کنی ریز

ز قامتت میانه شیرین لبان مهر زدی قیامت شده بر پا چه دستمخبر

جانا میدد ز کس دست تو بر شیار کس نیست فرسنگه میراد با تیر

گردوغشت زار در عالم کشمین هر گاه نداشت نه کنی زلف مسکین

بآرز زلف باد دل سپردار من یاران گرفت بخت و با دست سوزن

هر مرغ دل که مصیبتش دزد کند عشق مردم جاک ز زلفش نخورده ره گریز

چاهه هر دوی که با سیه کوی تو مرد ز هر دوی که کینه دوی بر مجریز

دل داده در عشق جمال تو ای بها

بیل مرغی گل زده دل بهیچ چیز

دل ز غبار جدا بردی و از یار جدا
عشق ز یار جدا و در زود غبار جدا

بدره عکس گیسوان جان باغ خشت
گل بخار جدا از کس با غبار جدا

دل چه آینه نمودم که در دره صحرایی
سر برادر جدا طلعت دلدار جدا

خوف ز لرزه حرم ز شبنم دراز کنند
چرخ دلدار جدا ثبات بسیار جدا

برگره بر روی طالب دیدار تو کرد
ست ریشیاد جدا خفته بر بیدار جدا

از نگاه بخت دین در علم را بردار
چشم ستار جدا طره طرار جدا

تا در تازه قد سرد تر بار و جبار
لبر آلود جدا دیده خونبار جدا

نفره عشق ز دم زگرگشند برکشند
در سردار جدا بر سر آزار جدا

خواجه دم نیت بجز صفت با معرفت

کمل سفار جدا دفتر و خطما جدا

خواهر روشنی با گر تو زدم زنی
بیکار پشت پر وجود عدم زنی

در بارگاه ندس حقیقت بسی اگر
ریش براد نیستی اول قدم زنی

چون خاک شود که ز تو برود بیگانه
تا در سر ز شفاق رحمت علم زنی

تا جنبه در ز تو زنی در کسب معتدودن
سحر ز عشق را در دم در پیش علم زنی

گرده زری کتیب در بطن عشق	کینه در صحیفه دانش قلم زنی
ساقه شراب بنس در ایام گلستان	ناله دم از حکایت کایس که زنی
سقف ما حرام بود از چشمه حلال	زاده تو به تیر صید مردم زنی
کاری لب ز عمر گر انابه در گذشت	زبان شتر که دست زده است هم زنی

ای دل سخاوته بر سر با غریبا اگر

دست طلب بدین دل کرم زنی

خاک آبی از دمی تو بود	سنگ از دمی تو بود	بهر آنسیم هر صبح می	کایه ز چمن بوی تو بود
بر سینه در دیوانه	بر دونه از سوی تو بود	در کعبه در سجده تو	بر رو که درم بوی تو بود
آنغم که درم از کوی تو	ویم بر جا کوی تو بود	در جوی توین در دشت تو	که در خمد قصر جوی تو بود
کز لاری زنده است	خدا آبی از خوی تو بود	روین بین گذر قدم	کاین جوی روان جوی تو بود

چو گمان چو تو نه از غیب

سراج گوی تو بود

با به خرد جنبه ای از بند	عاشقم در کار از بند	نس خورشید از آن شد که کون	گوشش میزد بند	اگر گم بود
درین کل چو نسیم بود	در کوی آن از بند	مجلس در بس است ز بند عشق	ناله بنس در آن از بند	اگر گم بود

ز سبب آنست که در دیده او عجب دردی بود
 مستی و مستی و مستی و مستی و مستی و مستی
 نیت هم چو نیت نبی و کرم
 در وقت قرآن که گوید... زنی نهفته در پیش
 صد چه کسی بود در آن مجلس

مربی استی چشمه زلف است

در سر زلف خمار اثر مجده

شفاق در غمش در آید	زده جوی آب مملو از جایت	بیره سر کوی ز کبریا	بیزلفت زلفت در آید
درین پهلوانان در آید	زده ساد محبت از جان زلفت	در وقت حال زده دردی	بن در مرغ عروص چرا جایت
در غم آمدن ز بزم جمال تو	قل برین درید چه جایت	زین بمن ز کده زلفت	دل زده در وقت جایت
در چنگ نیت و صبا زلفت	نغمه ز نیت مشک خارا جایت	بهد و زای در کده زلفت	زلفت قباب میر زده جایت
سحر زلفت ز غم زلفت	چنگ نیت ی در آید	ای سر کوی تو زده جایت	راوند لطف شمار جایت
زین زده بایست خبر	زده بزم نیت جایت	در آید عکس جایت	مغز لطف جایت
که در زلف زلفت در آید	کرده جود در آید	در آید زلفت جایت	بیهوش جایت
حیثیت زلفت در آید	در وجه معانه زلفت	در زلفت زلفت	عزیز جایت
زده جود زلفت	مغز زلفت	غش جایت	زلفت جایت
زده جود زلفت	زلفت جایت	زلفت جایت	زلفت جایت

فان سرور جوی دعوت نظر	توسان ز سر به زدن بچو	دروغ جان بر چو حضرت	مشهد در جزئی بچو
چون زده در برتر آن تپان	خفا شفاغ می شود پر دال	طرح عیانت در این خست	بسد نقص زار و خست
در بر کوفت ز نور طعنت	با چشم در بر سستی بچو	گر شمر زدن ز دانش شفاغ	بیز گوش بر شست بینه لادال
جان است زده روان بر حال	در یک تنی ز برده بر حال	در یگان سلسله کن دست	سپس بصد برادر سبک بر حال

سازم زرد جان غم شیرین	ز دل سدر ز غم شمال	که گریه که خند که گریه که خند	کجا حیران ز غم شمال
تیس کو این عمر است بخت	که نظر بر بگریش که خبر زار	از محو قامت که خبر طلعت	زاده عشق زار که خبر زار
خود ز شفت که نظر زار	در جان شاق ز دست زار	باز زار شفت که خبر زار	خود پسند که خبر زار
در محبت و وفا زار	نکس زار شفت که خبر زار	هر که عشقها دارد زار	باز سفان که نظر زار

جان غم بهایا خضر زار طلعت

یاد عمر ز حسیان صاحب زار

در سر سحر و فریب زار	در راه عشق خرق زار	تاد و تپان زار	مردان زار
بست زار	ز زار	ای و سر زار	سر زار
طی زار	در زار	مردان زار	عمر زار

هزل و بل عیسه که ز بسکنم

دین می که ساقی در خم قیامت بنام

سوز دل صغر زانام عجبی است	که گمراخته ز با سیر کرب و سختی	سویج جرمه ناله ز دوست عاشق صدق	که رحمت دل یون است جود برین
ز غم زانان گشته زبخت و دل	ز غم زانان گشته زبخت و دل	ز غم زانان گشته زبخت و دل	ز غم زانان گشته زبخت و دل
باز درین مدتی که در پیوسته	باز درین مدتی که در پیوسته	باز درین مدتی که در پیوسته	باز درین مدتی که در پیوسته
که نیست در خرد صفت	که نیست در خرد صفت	که نیست در خرد صفت	که نیست در خرد صفت

بجز در آن پسند ای کمال بهانی

ز در در که در پیش لایح چشم ساقی

بیم نرسد یکم بر شسته	نزد که در درینا هفت خیزد	نظر ز در چشم از جان بسند	بیاد مردم بنیاد عمارت بسند
ز جان خویش برین زانو بسند	چه یک نکت یک نکت بسند	برفت صبر عمر ز در خیزد بسند	عمر نسیع رفت جو بسند
باید زان یک نکت بسند	بسی که نکت بسند	زاد سر تا پیش نکت بسند	دین چو نکت از نکت بسند
ز دست این عمر بسند	بپاست ز در نکت بسند	که در نکت بسند	بپاست ز در نکت بسند

ز آن بر بهانا طرز بسند

که در نکت بسند

گر سوزد در صبر و پایداریم تو شکر جانم که ز خود مجرم
 گویا در دور دیده من دوری که هرگز کنی در غم و غم
 چشم زنده تو در مژده ای سر دل میزد و بدم زنده گان شیرم
 ناله عشق ز من چه ناله کنی میسوزد که من زنده هستی مدم
 همه بودند از فوق خست و تشنگی آتش عشق می سجد ز ناله مدم
 در همه عمر شدم بمنفسر بسبا شب بخته بسرگز تو در غم
 نیش بر آن که برود از این عشق لعل در تیر چون زش و در غم
 سر جان لایق خاک بر نیستی ز سرگز تو من سرکجاست مدم
 از سجای دل مرده صحیح روان زنده فراتر و لعل نسیم محرم
 همه در ذات اگر نفس معانی بود نظر از دست ما نیست کجاست

این روزها چون جگر صحن که در جوار محراب بیتها سخن رسیغ شنول و یا سکه سر رطفت شده با ناله در این عالم در گشته
 انا میرزا محمد از خاندان محرم و عالم زین عشق ایامه در برده خیار کرده بود محراب شتافت تا در در صبر شده از آن محراب
 بلکه آمد بر بابت محراب رسیده و کت زاری پرخت و با طعنی در جان پوی در جزایه و در کجاست فرین با نین
 خندق گریه حیات مرحوم در پستی این را نیز بکام داد و کاتب شیرین جان و خط و پایش روی زنجی فرساده پس در محراب شمس
 جمال امی در ظل حضرت و به با تر گرفت و که در فراق محراب اتفاق می آید در گمیت تا یک چشمش ز من گشت و در سال
 بیشتر زلفت که بجهان در فرمیده حضرت عده بسیار بهایت تجدید محراب گرفته جسدها در قبرستان بهمان دهن کردند

آقا محمد تناساب از نده حجاب که در بخش در غم من و به برکت مام بر دم دزد آ میرزا محمد حسن سلطان شهنا تعرب بود در
 شهادت عظیم بلکه شفته در پستی ای سعادت پرخت و در در محراب شمس جمال امی همچنان سعادت زود حضرت عده بسیار
 از تا که در این جهان در گشت بر نماندن آقا محمد به نیر کن مهنهان چون زنده بشر در نریات بر مریع بود در این جهان

چنانکه یک پسر در ایام امانت حضرت مشر در صفین پیسته زباب در ایاب مضر با یک پشته مخدب گردید پس در
 چند ساله در گذشت و در پسرش محمد بنیا محمد تقی در قلعه طبرسی شهادت رسید و پسر دیگرش محمد حسن دخترش بر
 مکه آمد و بیا گرفت و پسرش عبد بن جلال در سالها در جمع زمین می خریدند و چون محمد حسن در سنه صفین شهادت
 رسید بن حسین شتر از مروت کرده در آنجا در گذشت و در سنه هشتاد و هفتم سلطان نیت پیش بر او میزد و عبده صفین گرفت
 و بعد از چند ساله سلطان شهید را بکجا برده و جفا آورد و در گذشت و پسرش حبیب در خان رجا بر سر زینت محمد علی نیکو
 اقا عبد الصالح با شدت ایمان و جفا گرفته مکه خانه غیاث بیغ رضوان بر خیزد و غنایات شده تا نام دیگر خود مید
 و در زمان این دوی حقش صادر گردید که در سنگ قبرش نقود پیشه و بنا در پسرش میرزا مهدی نام بر حریف چون
 گرام آخوند شده بنقش کتب با در خطیم گنبد از عمرش را صرف نمود و دیگر از همین جا صفین آقا محمد هادی صفی
 در حاکم محاربه شده و کتب مهم کتبت است اینی پرخت تا در آنست نمود و دیگر افاضت الفکار که شده از احش را در گذشت
 سبب نگاهشیم در ایام بعد از غار نمرغان را بیان شده تا نام مرکب اینی گردیده همه جا همراست تا چون کشی بقرب
 جفا رسید و در راه از حاکمیت ممنوع و بیا رفتن بقبر بس کرده خورشیدن بریا کفنه و در راه بیرون آورد و بقبر بس کرده
 و با فخره از آنجا کفنه آورده و بخواه در خان عمده ان کسکی گرفته و بخواه که در کفنه آورده و کفنه در محضر اینی و همه روزه هنگام عصر
 بعضی نخصن عظیم علیهها تشریف بیافت و بعضی گفته اند مشاخره نمود و عمده در خولده و در آن سس اینی حاکمیت امان
 می آورده با جفا بعضی کرم نام فتنه معین شده و در سنه چهارم در آن زمان گردید و در گذشت و در زمان بیابان صفین

آقا علی نور ثبات بر امانی دولت آبا بر سرف نیز در جدید مطلع گردید و بوجوب خواجکه در پینه داشت در کعبه
 حال پیر شده مرحمت کرد و دست در تامل و شفقت که از صفهان نجف در پشت نمازت زین المعرفین رسیده از پیش
 در این هنگامیکه بر تخطی از ساربان و گماشتگان حکومت از نجف آمد، صفهان که در خانه در محنتی گشت و آقا علی توبان
 سال ۱۲۶۴ در گذشت و خانه از وسیع ری به نجف و پسرش زین العابدین و قاسم حسینی که در محنت طهران کرده
 متقیم شد و در تهران در پیران متعدد بر قدر داشت بیخ نور مشهور گشته و دیگر از سعادت رفیق زین العابدین صفهان
 حاجی محمد ابراهیم سردر در قندهار محترم بختیاری تخت ریگان گشت بود و در ریجه خورت بقا حضرت شریک رسیده از نجف گمان
 این نموده پسرش حاجی میرزا ابوالقاسم نظر در ایام گرام بود که در روز سه شنبه بود و در بیت نشو و نما یافت و چون باز
 بمهران و بان در راهی گردید چنان شغور و بخت گشت که در شهر را در راه محراب نماز گشت رسیده بود بکلیان فیه خدی
 نماز بیت حکومتی خلاف رفت و در آستان ملک در سکره عیان اختیار از دست داد و تحصیل خانه در مخفر این کرده بگماشته
 و بر در حیات هر روز در تکی صیقلی مسجد نور گشت و بخت رفیق زین العابدین منظور در وصف نیافت مکرر کرده و نگاه حق
 بر نام بر این گشت در پیمان نام ایمان مع سرف گردید و در راه در جوار مبارک رسته تمام و لقب با ظرافت در سفر
 ازل میرزا محمد تقی غصن بر بند با زجه گردید بشر اتفاق رفت پس از غروب شمس حال ای نیز چند در عکس و پورت با زوله
 در حال و اقبال و بغایت لاری شربت رفت حضرت غصن عظیم علیه السلام در نزد که در قرب جوار مبارک ایران رفت و
 مسعود که در شربت در پیمان گشت و در غرض تو به دانام و شهنشاه سرفض بسته مغرب گردیده الراج سبب صادره در حق در پیر

خانواده بر جا نگه داشت و در دانش حاجی میرزا حسین نیز داشته بقوت این چند نفر تقوی بود دیگر میرزا عینعلی خان
 سرسنگ مکر فغانه که در بلاد ایران نصرت امرای در میان کرد دیگر میرزا محمدخان فریبگ در ایام آه نتر بزرگ
 از طب ران در هند در این سفیده تخریب و منهدم گشت و کجا نشسته زمین و کجوب گردید و در روزنامه فریبگ
 که در صفهان طبع و نشر کرد که بر شماره نسخه کجا سفیر سارا در پیش میرزا محمدخان سفینه و در داده امرای بود و در اوج عرب
 حیثان صدها یافت و در سال ۱۳۱۳ در سن هفتاد سالگی در صفهان در گذشت و در کتب میرزا مرفون گردید
 و در سال ۱۳۲۹ در سن شصت سالگی در طهران وفات یافت و در سوره آتشخ با در ترم ابدا در مرفون شد و دیگر
 از ساریف زین میرزا زین العابدین در دانش میرزا ابوبکر که سفیر میرزا ابوالدرب و کجا در زیارت حسن
 شرح احوال میرزا اسدخان در زیر ذکر کردم و خانان صید سهراب از میرزا زین العابدین در جریانه و دیگر سهراب
 کنده نشکن در پیش آقا محمد ایل سرف بود دیگر میرزا محمد جعفر ناست سرف سحرزای در پیش که در سال ۱۲۹۶
 فائز بمان شده کجا خلوص سی در تهران امر خود و در خانه پسر را در انجام این قصه گشت و در سرف بدین نام گشته
 بر در مرفون نام گردید و در حقه با شقاقت شیوه محمد با عالم طهران کشیده آه است گردید دیگر میرزا حسن خان عمید
 که در جوانی شدت عدل و تدق چون عشق الهی در پیشتر از خدمت محمد با شقاقت یاری بر خدمت در کسوت در روی
 بر کرده بر سرف سهراب نهاد و در باره زمان عدالت بر می در صفهان ره با امرای هفت مقصود مصر کرد و بقیع طهران
 شده عا در جا نگه داشت سال ۱۳۵۱ در گذشت دیگر از سعادت به خان قاسم میرزا سعید عینی در

در واقعه شهادت حسین به عزت کرد دیگر قاضی میرزا اسد الله طبیب لایق در کربلا آنست یافته مسعودی از اراک و
 و غیره که بی نامی ^{بناظر حاکم کورن} ریز در چهار صنفان در آن درجه جیست صنی فرزند اقا محمد در بهیم بنا فرزند و اقا محمد ایل
 ریز حاجی سید علی محمد و انا سید علی زکری و انا سید حسن در دانش انا سید مصطفی میرزا عبدالله و مستغنی سلیمان علم
 در حاجی مصطفی ریزی شهیدی حمید و ملا عباس و از فرزندان بنت علی و نامیده گیم و حمید سلطان شهرت شده
 دیگر از بنیان صنفان استاد کاشی که که بعد از فرزند یمان و ده اش خا در سلطان ریز در بیت نورد و در سال
 ۱۲۰۶ در گذشت در ذیح سال ۱۲۱۰ در طران و نجات یافت در خلافت از ایشان در گذشت و نگاه فرزند
 میرزا عبدالله که سال ۱۲۹۶ در طران تر شد چندی در کشته شد در وقت آمدن سیدین برود و نگاه شد در ذیح این
 در کوشید سال ۱۲۵۸ در طران و نجات نمود دیگر استاد مهدی سمار گزیده در معارف امام جمعه شرف یافت
 حضرت امی رسید نگاه ناز یمان بر می گردید و بعد از او پیش ابراهیم و علیمه از شاگردان بنیان شده
 و در ۱۶ صفر از زمین که در خانه بشر جمال داشته در آن صفا در هجوم مغربین سر در آب و بحر ای آب مخفی گشته
 مخفی ماند و هنگام گرفتار حسین نزد کربلا جمعی کفایت کردند در زمین مدینه که در چون کسیرا یافته در در ایام حوران
 نویسنده از خربت کرده معنی گرفته فرستد و ابراهیم روی پنجم حسین مآثر شاه کرده همان شرکت نکات
 نورد و حلیب غمخیز از شاه سید و که نزدیکه در بخش ساسی گاشتم غل سلطان با به بریزید رسیدن دانشا است
 رسد در خلال چنین احوال استاد علی محمد که در صنعت کاشی مهارت بسیار داشت گفته اند کاشی تصدیق بر هم سلام غل سلطان

ساخته زردی غیرستاره شش برده شش نازده پیش چه تا حدود در سال نود و شش هجری طهران خوبت و
 بجز با عاقله طهران رفته در محله سرف سرف قرآن آقامت گرفته در کوه باغ کاخانه کاشی سازان یا کوه و در کوه که در همین
 دیگر از صنفان رسیده در اینجا فرستند که به نام بیان سرف گشت و از انعام سبزه رفته با برده که در طهران
 رسیده تجارت نمود و از آنجا زیارت محضراتی شتفته در آنجا بوده و در ابراهیم در صنعت کج شتغال تعمیر
 در زمین بنا عمارت باغ رضوان گشت و با در رحمت وطن شده تا بعد از رسید در کاشی در گذشت
 در آن روز در وصول خرم صنفان پدرش حاج علی عینی وفات یافت که در زمین قدم بود حضرت اشعرا در
 همین مراسم حج که زیارت کرده و بخدمت شاه همدی با پدرش شاه علی محمد در آنجا خازنده بیع کرد که در طهران
 طهران گشته و دوستی در فتنه طهران که حاجی ملا علی کبر در حاجی این مکتب شدند شاه مین بانی در و در که این کاشی ساز
 معروف با به را با پدر و در این ملک که تصدی و تکی بود استاد علی محمد را حاضر کرده صورت فتوح عرف زود گرفته
 زود شاه فرستاده جنین در راه رشت که کاشی با عمارت گشت و بیست و یکم میا بد شاه در سبزه
 در ده استاد علی محمد که مهاجرین صنفان در قسید در است ابد و کت ابوی در حاجی اشعرا در این عمارت مخصوص فرزند
 و نمودند نمود استاد ابوی سال ۱۲۱۲ در استاد علی محمد سال ۱۲۱۷ در گذشت و خاندان کت در حاجی بن
 و در قدام بنیان صنفان قاسم محمدی در ایام شهاب الزور ابوی در رسد در گذشت و خلفش قاسم محمدی چندی در عاقله و ابوی در
 شام بود و در حیفا در گذشت و قاسم محمدی در رسد قاسم محمدی حکاک را تسبیح نمود و در خود را بد و در گذشت

خانده راجه بنده در آن محکم کسیر در حیا در گذشت . و از قدما زینین صفی از عبدلکریم خرط که در سن ۱۲۵۷

در بخش چهارم نام برودم و در آن پسر هجرت کرده با خیره در روض حکما صبرت و اماست حبت و بعد از غنبتش

جمال اسی با یک پیسته محضر حضرت غصن معظم در زده خدی سیکر در نوبت در رنج در نوبت و ان گدودر بخش

و بخش فرزند تا سال ۱۲۱۶ برده در گذشته در تضرع و التماس کرد و بعد از چند بیام شده در گذشته

در قبرستان بنیان حکما درون گشت . و از هجرین صفی شایخ ابوالکاسم تنباکو فروش با همان فرودس و گدودر

غایت اسی شده و بعد از غروب جمال اسی بسته در راه حضرت علیها با حقیقا تنباکو فروشی کرد تا بآن روز

در گذشته در قبرستان بهائی که در مدفون گشت و در اول فراموش نام شریق اوز جمال اسی جمع کنیز زنده علی بنیه بنیه

بنده دیوبند بیک محمد عیسی میرزا با سعیدها زنده و حرم تنباکو فروشی در میرزا غلامرضا فریق زنده و حرم

در دانش با محمد حسین تنباکو فروشی که سفری محضر اسی در حفا شده در جمع زینین در حسیده

اما قراب صفیان سخت سکف آباد در دور اسی که جمع کنیز زینین بنیه شده که در روض ملای قصبه

و محبتین صفیان گشته جسمی شهادت رسیده چنانکه شده در آن حوال را در علی زندگات در بخش ساق گف ششم

و در حرف جمال سجا ملازمین با برین زین المقربین زاده جماعت بود که ولادتش در شهر جرب سال ۱۲۴۲ واقع شده

در زندگین زینین جوانه در وطن تحصیل در بر سه علم و بنیه شمول گردید و پس در تحصیل استقامتیه شهر صفیان فریه سنی

چند تحصیل علم در کم عربیه بسکای در جهت پسر مبرق عرب شناس و غدی در سکف زده با ملین فقه و اصول فقه

گروه حریت برطن نزد و چون والدش که ملا محمد نام داشت در سفر که راجح در سال ۱۲۵۳ زادت یافت اهل

تعبیه پرور جاوید مسجد بزرگوارت گماشته و لاجرم ملازمین این مقصد از پیشوای گفت داشته و در راه آمد

شرعیه پرداخت و از دودج نزد و در جوانی کیفیت اینها را بر این سخن داشت که در سنه ۱۲۴۵ عنین زیارت

عسکات برگرد عراق عرب کردند شخصی از ملاهای شمیمی است در راه که ترمیزی کربلا سجدت سید شرف

میزی تعصبات حضرت اعلیٰ جلالت در آن سیکه حقیر این طرف و در دهم مضر از طائفه شمیمه را هم دیدم

قطر بود و بعد معلوم شد که در آنجا در شیراز که تشریف کرده و در محاکم فرموده شما بعد کربلا در این سخن

چنین استماع نموده که در جهت از طواف بیت العتیق بان درین تشریف میبرد و گنیم جهت از راه کربلا

تشریف کرده و در آنجا سوره حکایت حسنین احدان و در آن کسب از شهر صفهان رفتند و عقیر در سفر عسکات

جمع آمدیم بعد از جهت از سفر از شخص ملائی رسیدیم که حکایت سیداب چه شده اند که داشت که عمار بود

و قبل از آن عقیر نیز مشغول در آنجا بود جمیع منابع گفته اند حدیث طعمیه در آنجا حضرت دیدم و در آنجا

تا آنکه در سنه ۱۲۶۲ جوانه درزی در علم با عمار و در راه نزدیک مرز شده در بیت یکا از روزنه خورده که در محله است قلعه

فریه واقع است نزل نموده و از قرآن مجید در مسجد سیدان بر فرزند و شروع بر کار و فرموده شخصی در آنجا گفته چنین با آ

ملائی با کربلا امام ترمیزی در آنجا در جواب گفته بود در آنجا سال ۱۲۵۳ که در آنجا گفته بود در آنجا

باری شخص ملا محمد نام شش در آنجا تا آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

لغزش سحرنا دار و حقیر هیچ کمان در نظر منینمردم خیال ندم شایسته قصدش مطالب شیخ است در نظر است
 لغزش بسیار خوب رعایت حیران بود که اگر غریبی در راه دیده در روزمه خوردن و ذکر رعایت در عظمت
 خبر را با تسلیم منیزم چون رغبه بلا وقت شرح سخن گمش خورد کلمات بسیار در مذاق من شیرین و نوار آید گوش
 فراموشیستم که بفهمم در حدیث طرح فرود یک در است نفس و یکی در تعاقب معرفت اول را وسیع میداند اول از ضمیمه
 دانه را شب مدوز در راه صلواتش مردم را محبت در مدت و تکالیف رعایت نمود و در فریم از صاحب سینه شهادت
 ذکر نمرد شبی رفته در منزل در وقت در وقت مفاقت با دست که در میان قوم بود در وقت در وقت لغزش الهامی و فرود
 در آن بهتر ازین نیست که شمار طبع دوم بر روی که در آن غایب لغزش لغزش به ذکر در وقت شایسته کسی را که من
 حرف سید امم از حرف نزل لغزش من عباد کسی ندم ماری در دفع در حضرت اعلی که صاحب است بعد از جماع
 درین سخن تغیر شده که این کلمه با صحبت در هم گنجانند جواب در دو که تا که بر حجاب خود مانده و در جبهه کشیده
 درین سیر جان دارد که در زمانه نیز در مدینه با حدیث تدری سخن گفت و مجلس لغزش شد در آن در حالت است از آن
 بودم چون سخن در کار در گذشته بود که اگر در باب من که کسی سخن شنیدیم چهارده روی حساب بر از اشرف که از وقت حرف
 سید لغزش خوش نظره در در جبهه با اس در کرد که در مقام شنیدیم شخصی بگری میگفت که شیخ در عظمت از طائفه با است
 چون این سخن وسیع در سبب زحمت نمود و تبر لذت ان میگفت من سخن یافت غم و در اثر در کباب در میان در وقت جماع
 برسد به برین برگردان مادم در حال نصیحت با خدا شایسته در عالم خراب بودم در طایفه شسته ام و هر غیر در طرف

زین برین است تا که حضرت اعلیٰ صلواته وعلیه تسلیت قدیم مردم شریف آوردند نزدیک مراجع و بکشدند
 دین در تقصیر لغت چندی نداشتند و شخصی که برقریه رضایم در عقب تمام خضوع سر زمین داشتند اما چه در عالم بود
 در عالم واقع شد و لیسری علی چه رو ندیدیم و تفهیم ما صبح مبارک است به شعله چراغ نوره فرمودند این شعله به
 فریبت خود چه بسیار اقامه نماید عزیز خودش این نور اورد و لیسری است تغییر ازین سخن چنین شبیه نمودم که
 سیزده در آن کمنی که من ظاهر شدیم کسی همچنان علم معرفت عبودیت این آثار و آیات که در آن ظاهر شده و پس
 من است سر زمین ششم امام ما علاوه بر آن است و مقصودم آن بود که در حدیث مردم بر خنده مبارک حضرت عالی است فردا
 صبح مبارک را در حال گذارده فرمودند ای حال در روز آن عماد را میند غمزه مشاهده خطی سفید تقوی و بر مبارک
 بیدار است ز کین تغییر شنیده و ندیده بودم که خط سراز عدالت است سر زمین ششم امام ما بر کسی رو مقصود امام
 حسن عسکری رو فرمودند هر چه رفت هر را خانه پاک و آبی باب به نشانی پیش حال من شده ایم چون نظر
 بد که سید رحیم زبانی را کلامی سخته را نیز کرده که در رویم قائم آنقدر معرفت من صحبت تقسیم شود که هر یک
 مستحق منزله این تیره را سر زمین ششم فرمودند حال این تیره را کسی که در آن سوزال کرده نگار منیز حال در سوزال کمنی
 و قیام غمزه است را به دست شریزه نوره فرمودند زاتی بر پاشده ر عده حضرت من نوره سر زمین ششم را است
 تا که تغییر بیدار شدم که تا در سید روی دریم آنچه دریم و کین متغیر که عدالت را بر مبارک صحبت معنی جوع حسد
 بنام هر را چه در این مردم ششم که سوزانید زین تیره است در آن کوه فرق سین حساب اولیا و حساب غمزه غمزه است

شخصیکه در فاعلش که در کس در قرینه برین در صانع او در و باو گفته بود که این در قیام جاریه
 بقریه رفته بر بنویسه کرده صحبت بسیار در ششم یوم بعد از آن صیحهان قیام شخصی بار ولایت میرزا سلیمان
 نام خوانده و در حکومت با کلاه و زلف نمود و در صفا در ساریف کرد و لکن هنوز یقین نکردم حتی در زمانه
 مجلس مهر از علماء در آورده خواستم نام بخوانم ولی صحنه جرحه آورده که میرزا سلیمان ولایت نماید در
 تربیت لیه بدم یقین کردم که نزل این آیت همان نزل قرآن است و یقین شد بد خواهم را برای شخص
 حکایت کردم گفت این از طریای صادر است مرحوم شیخ از حضرت محمد صدفی روایت نموده که در خرابی
 در خانه ظاهر نمیدانید حق و دیگری بلبر مقدم لبر بر مری است که در نظر که شیخ در چشم او خالی است
 مقدم لبر حق خوانده است حسن الیه سزق لبر شیخ انشاء سزق لبر معنی میگردد است ولی شیخ دلیل
 انا بر فزوه را کشد تصور آن است که در پیش مبارک خطی است درین در باب کشه حضرت اعلی در جیل ناکه
 محکم پس در روز شرف شدم بعضی از دوست من مندم که سبب تحمیر گشت بکن غفرت حمدلای منبرم
 سزق لبر شخصی کعبه ناز میشد سزق لبر نمیدانید که اسم در صیبت من با خود کفتم جلدیه حضرت اعلی
 عباد را میدانند بعد از سزق لبر سزق لبر نمیدانید گفتم اسم در صیبت من تحمیر که فر فرشته اشان حضرت
 درین فکر بودم شاید همیشه قلم که در دست مبارک بود زمین گذارند و دعاهم را بلند نمودند و دیدم که
 مبارک خطی نمایان است در جوب انکس در این مرحوم شیخ که در کس دیده بودم در پیش مبارک را

بنهید بدید بودم غمخیز شدم از غیبتات محروم در بدن رنم صد از روزی که یا چون رنم محض در کمر کمر
 فرزند نهم فرزند مغز مغز همان معاشیات عبارت حدیثی از فرزند رنم محض فرزند از حیالات
 مستقره و در جهت ازین سفر از طرف قریه به زرد لوبان نگریند عهد نمودم و در تقریر در دست
 علامه نامی وارد شدیم در اینجا در کتاب ذی شیح در عقوبات فخریه است در خصوص مغز مغز فرزند
 بود زین کتاب شرح الزباید شیخ را دیدم که بسیار صمیمانه را میزنند تا است و حدیثی نقل میکنند که از
 امام جناب صادق سوال نمودند اگر قرسیه شهادت بر نماند چه دیده میزد فرزند اگر در دل رنم
 شکی باشد دید بشد و حال دیده نمیزد مرحوم فرزند می ذکر نمود وقتی از زین محیط که از کتاب است
 سید مرحوم بود و خود را بداند صاحب رتبه هیایه نیست سوال نمودم در حدیث وارد است که
 حدیثی درین متعلق بود که در حدیثی است یعنی حدیثی است وقتی دیگر سوال نمودم مگر اینکه حدیثی است
 بر که درین باشد و اگر در حدیثی نامید این حدیث در حدیثی است برین مبرور گفت علی حدیثی است
 گفتیم می بینی سیدی را یا در حدیثی گفتند چون زین را خون نماند چه بین کله پرسیده و عظام رنم برین
 میزنند تا در حدیثی گفتند اگر برین مرده در حدیثی پرسیده اند و اگر نمودند چرا ان حدیثی برین مرده
 بر شفته و گفتند اینها چه سوالات است استی برین حدیثی میزد اسمعیل برین حدیثی با آمد جسمی از
 بر صنف ادوات و اگر در حدیثی بیشتر نمودن برین حدیثی مطلع نشدند رضی الله عنهم این حدیثی

بودند و بعد از عرض آن در قریه کھنک در جانب چپ غنچین که از آن حکومت صنفیان با بعضی برادران دور
 طلب نمود جسم را از دست جبر نمود با آن خرم قدری در آن حاضر گرفته را کردند و بعد از آن در میان استقامت
 مانند در بعضی نسبت بر عصبیه شدند از جمله ملا محمد نام که در اول آن حوالی بسع را احاطات نموده بود و
 در افرام بر سر استخوان را اطلاعات نموده و اظهار محبت میکردند وقت صنفیان در جهت خود کجا در کمالشان
 او ذکر نمود که میگردد رفیق زرد ملازمین و بطلان دین در برین وضع شده چه که در حال نیا در این ملازمین
 آن نفسی است و مراثت است سید او که تو که ملازمی خدمت استید کرده شرف میروی و بعد از آن
 جز به گذشته تابع کرمیان کرمانا شده بعد ملازمین محبت او کرده در دست ملا محمد و او در مردم عزت
 کردند و مفاد میگردد و کلمات با مخالفت تو این عزیز است زیرا ملازمین میگفتند که من هم میگومر من الصدیق
 الی الصدیق بسیار من محسن الی محسن ای شنیدیم در آن سینه حضرت اعلی در صنفیان تشریف رسانیده
 ملائکه از او بزرگتر محض کرده و در فرزند داشت که صحبت ثابری ثابری ثابری فرزند کلمه است که در ایشان و تقم
 من چه بر میگردد گفت من هم میزیسم خاب با حسین ضار بود فرود آمدن را فرزند که از او فرمودند
 یک صنف نبوی بودن فکر تو نیز به چند کلمات فرمود باشد و کن تم ساکن خود کلمات کرد کرده چون جمله
 عزیز است که شد وقت حضرت اعلی با حسین فرمودند تو سید استی تا در دست و بوشن چرا دور
 محبت و دوی استی بر این حضرت اعلی آوردم و بیاینها میگفتند بر تو چه بزرگی ذل کرد محض و این